

تحلیلی بر جایگاه مولفه‌های سه‌گانه ملت، ملیت و هویت در ساختار حاکمیتی اسلام مبتنی بر نگرش‌های بنیادی جغرافیای سیاسی

کیومرث یزدان‌پناه درو (استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران)

kyazdanpanah@ut.ac.ir

چکیده

جغرافیای سیاسی علمی است که با تلفیق بیش‌های سیاسی و جبر حاکم بر محیط جغرافیایی، نگرشی متفاوت و واقع‌بینانه بر ساختارهای سیاسی حکومت‌ها ارائه می‌دهد. این علم با رکن قراردادن مولفه‌های سرزمین، ملت، هویت و حکومت، به اهمیت موضوع بر اساس ساختار جغرافیای کشورهای می‌پردازد. گرچه از قرن هفدهم میلادی و با انعقاد قرارداد صلح و استقالتا، تأسیس حکومت‌های سرزمینی و شکل‌گیری دولت‌های قوی، به یک پارادایم غالب جهانی تبدیل شد اما با توجه به کارکرد حکومت‌های اقتدارگرا، طولی نکشید که حاکمیت از پادشاهان مطلق‌نگر به ملت‌ها بر مبنای قاعده انتخاب، تفویض شد و ملت‌ها مسئول تشکیل دولت‌های ملی شدند و حاکمیت ملی را در اختیار گرفتند. این پدیده با کیفیت مختلف در سرتاسر جهان به انجام رسید و هر حکومتی مدعی است که از طرف ملت خود به حاکمیت رسیده و در تلاش است تا با تقویت بنیه فکری ملت خویش، پایه‌های حکومت خود را بیش از پیش مستحکم کند؛ بررسی ساختار حکومت‌ها در منطقه غرب آسیا که بخشی از گستره تمدنی جهان اسلام به شمار می‌آید، با چالش‌های اساسی در باب حکمرانی مواجه است. در این مقاله با بهره‌گیری از توصیف-تحلیل در سه باب موضوعی جغرافیای سیاسی-مبنای حکومت اسلامی و مولفه‌های هویت‌زا چالش‌های موجود در باب حکمرانی مطلوب مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد که اندیشه سیاسی اسلام، با ایجاد تردید در شاخص‌هایی که به حکومت ملت‌پایه می‌انجامد، آنها را به رسمیت نشناخته و مبنای و شاخصه‌هایی متفاوت از آنچه که مطرح است ارائه می‌نماید. شاخص‌هایی که از نص صریح قرآن، شیوه حکومتی پیامبر اکرم (ص) و تعالیم ائمه اطهار (ع) گرفته شده و همگی بر نقش مستقیم خداوند در حاکمیت مطلق بر جهان و تأسیس حکومت بر اساس محورهای دینی و عقیدتی دلالت دارد. بنابراین، به دلیل تفاوت و اختلاف ماهوی میان اندیشه سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی اومانیستی غرب، اصلی‌ترین مجموعه چالش‌های اسلام در بحث حکومت، مؤلفه‌هایی

است که مبانی حکومت ملت‌پایه به طور سنتی را تشکیل می‌دهد. از این منظر نگاهی چالشی بر اساس استدلال‌های مبانی محور و تطبیق آن با نگرش‌های نوین جغرافیای سیاسی در باب حکومت - ملت به موضوع بر این نوشتار حاکم است.

واژگان کلیدی: جغرافیا سیاسی، مشروعیت سیاسی، حکومت اسلامی، حاکمیت الهی، ملت و هویت

مقدمه

فرمول‌های شکل‌دهنده بافت اجتماعی زندگی انسانها نشان می‌دهد که از آغاز زندگی اجتماعی بشر بصورت جمعی، تلاش داشته تا نیازهای خود را از طریق سازوکارهای قوی و مبتنی بر قانون برطرف نماید، در همین راستا عامل رسمی حکومت نیز بر اساس قرار دادهایی شکل گرفت. با اینحال، این پدیده از ابتدای شکل‌گیری تا کنون مراحل مختلفی نظیر دولت-شهر، امپراتوری، فئودالیزم، ملوک‌الطوایفی، دولت مطلقه و نهایتاً دولت‌های مدرنی (Hafeznia et al, 2011: 126) که امروزه به انحاء مختلف با آن روبرو هستیم تجربه کرده است. با مطالعه سیر تکوین حکومت و دقت در ساختار آن، مشخص می‌شود که در هر مرحله‌ای از تاریخ، این پدیده درگیر یک مجموعه چالش‌های فکری و عملی بوده که همین چالش‌ها و آسیب‌ها، شرایط را برای گذار از یک حالت به حالت دیگر فراهم کرده است و همین تغییر و تحول در ساختار و مبانی، باعث شده تا آخرین شکل حکومت که همان حکومت ملت‌پایه یا دولت‌ملت است پدید آید. شاخص‌های حکومت ملت‌پایه، برگرفته از فرایندی است که در اروپا اتفاق افتاد و باعث شد تا گفتمان جدیدی شکل بگیرد. به موازات جنگ‌های سی ساله‌ی مذهبی و تغییراتی که در مناسبات تولید در جامعه فئودالی (در جغرافیای قاره‌ای اروپا) رخ داد (ghorbani, 1979:57-72)، زمینه برای شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی فراهم شد. فرجام این تغییر و تحول، نهایتاً منجر به شکل‌گیری صلح وستفالی در قرن هفدهم میلادی شد. در زمان وقوع صلح وستفالی گفتمان مدرنیستی رواج یافته بود و اندیشمندانی همچون توماس هابز با مشاهده درگیری‌های خونین در اروپا، به این نتیجه رسیده بودند که تنها سازوکار برای برون‌رفت از این وضعیت، شکل‌گیری یک حکومت بسیار قوی، سرکوب‌گر و عظیم‌الجثه است که بتواند با هدف صیانت از نفس، با نیروهای سرکوب‌گری که قصد برهم‌زدن نظم را دارند، برخورد نماید و تمام امور جامعه را در اختیار خود بگیرد (Habz, 2007:139). این دوران که با رواج اندیشه اومانیسم مصادف بود، فردگرایی محور تفکر بشر قرار داشت و همه چیز به انسان ختم می‌شد. اندیشمندان اروپایی در تلاش بودند تا برای هر پدیده حدود و ثغوری ایجاد نمایند و با ترسیم مرزهای عینی و ذهنی، انسان را حاکم

بلامنازع در این حدود و ثغور معرفی کنند. تکیه بر عقل و خردگرایی بشر در این دوران (Hafeznia & kavyanirad, 2015:28) باعث شد تا انسان حق حاکمیت را منحصرأ از آن خود بداند و در صدد وضع قوانین و هنجارها بر مبنای ذهن خویش برآید. همین رویه برای مفهوم حکومت ایجاد شد و تفوق نمایندگان اروپا بر تأسیس حکومت سرزمینی خود دلیلی بود بر این مطلب؛ که چه از بُعد نظری و چه بُعد عملی، حکومتی مبتنی بر گفتمان مدرنیسم شکل گرفته است. با گذر زمان و تطور در اندیشه بشر، شاخص‌هایی که برای حکومت سرزمینی تعریف شده بود با تغییراتی مواجه شد و در برخی مفاهیم آن نظیر حاکمیت، تغییراتی شکل گرفت به طوری که از یک نوع "تمرکزگرایی" به "کثرت‌طلبی" تغییر هویت داد. این تغییر و تحول، سرآغاز شکل‌گیری حکومت ملت‌پایه بود که با حفظ برخی از اصول و شاخص‌هایی که در حکومت سرزمینی مطرح شده بود، حاکمیت را از فرد به جمعیت گسترش می‌داد و اعمال حاکمیت را نه صرفاً مبتنی بر خواست یک فرد یا پادشاه، بلکه برآمده از خواست و اراده تمام مردم سرزمین می‌دانست. از همین رو ساختاری که برای حکومت‌های ملت‌پایه وضع شد، همگی مبتنی بر چنین شاخص‌هایی شکل گرفتند. قدرت و چیرگی این تفکر به قدری زیاد بود که به سرعت تمام دنیا را درنوردید و با تضعیف و فروپاشی امپراتوری‌ها، باعث شکل‌گیری کشورهای کوچک و بزرگ گردید و پس از یک دوره‌ی زمانی به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم که به شدت به تعداد کشورهای جهان افزوده شد، امروزه به حالت ثبات خود رسیده است (Ghavam, 1993:132) و با وجود تلاش‌هایی که گروه‌های جدایی‌طلب برای دست‌یافتن به کشور مستقل از خود نشان می‌دهند (Ezati, 2015:3). مدت‌هاست که افزایش چشمگیری نداشته است. رشد فزاینده کشورها باعث شده تا امروزه چارچوب نظام بین‌الملل و گفتمان حاکم بر آن، بر محور تفکراتی که ریشه در قرن هفدهم در اروپا دارد رقم بخورد. تغییر شکل در جغرافیای سیاسی جهان، بر اساس حافظه تاریخی اروپا و تحمیل آن بر کل جغرافیای جهان باعث شده تا برخی مکاتب سیاسی نظیر اسلام که در تعلیماتش، داعیه پایه‌ریزی حکومت را دارد، با چالش‌های اساسی در ابعاد نظری و عملی مواجه شود.

دانشمندان و فلاسفه از دیرباز درباره فلسفه تشکیل حکومت و دولت؛ با یکدیگر به مناقشه پرداخته و هر یک مبنای تشکیل حکومت را از دریچه ذهن خود و بر اساس شناختی که از محیط پیرامون خود بدست آورده‌اند، تشریح کرده‌اند. با این تفاسیر به طور عمده تمام این نظریات را می‌توان حول دو محور اصلی تقسیم‌بندی کرد به طوری که هر نظریه‌ای که در این باره ارائه شده است در یکی از این مجموعه‌ها قرار

می‌گیرد. یک محور برای دولت و حکومت منشأ و خاستگاه الهی قائل است (Hafeznia et al, 2011:127) و به عبارتی برای حکومت جایگاه معنوی و روحانی قائل است و محور دیگر، دولت و حکومت را ناشی از کنش نیروهای طبیعت می‌داند که ریشه این تفکرات را می‌توان در مادی‌گرایی تفسیر نمود. دیدگاه‌های فلاسفه و اندیشمندان غربی نظیر جان لاک و توماس هابز، همگی بر این مفهوم تأکید دارند که دولت یک قرارداد اجتماعی میان تمام انسان‌هاست که برای رسیدن به وضع مدنی و عبور از وضع طبیعی شکل گرفته است (Sabsei, 2008:168). هر چند تعریف هر یک از این فلاسفه از ضرورت قرارداد اجتماعی، ناشی از نوع نگرش خاص آنها به جامعه و محیط پیرامون خویش بوده است اما در عین حال همگی بر نقش اصلی نیروهای طبیعی در شکل‌گیری دولت تأکید می‌کنند (Sajadi, 2009:168). این درحالیست که در اسلام، ضرورت تشکیل حکومت خاستگاهی الهی دارد و خداوند با مبعوث نمودن پیامبرانی از جانب خود، آنان را مؤظف کرد تا در جامعه از جانب او حکمرانی کرده تا مردم تمام ابعاد مادی و معنوی زندگی خود را بر اساس شئون الهی تنظیم نمایند (Sayad neghad, 2005:142). همین تفاوت در نوع نگرش و خاستگاه، باعث شده تا نوع حکومت و اعمال حاکمیت نیز به فراخور تفاوت داشته باشد. آنچه در اسلام مطرح است، حاکمیت بی‌قید و شرط خداوند بر انسان است که همین اعمال حاکمیت، خود مترتب بر یک مجموعه قوانین، بایدها و نبایدهاست؛ این مجموعه قوانین در بسیاری موارد به صورت ماهوی با آنچه در نگاه فلاسفه غربی در باب حکومت ملت‌پایه آمده است در تعارض و تضاد است و همین عاملی شده تا نوعی دوگانگی میان آنچه که امروزه در نظام بین‌الملل به عنوان پارادایم غالب جریان دارد با آنچه که اسلام مدنظر دارد، ایجاد شود. وجود این دوگانگی باعث شده تا اندیشه سیاسی اسلام که خود داعیه تعلیم مبانی تشکیل حکومت و نظام‌سازی سیاسی را دارد با چالش‌هایی در برخورد با دولت‌ملت مواجه شود.

روش تحقیق

روش انجام پژوهش حاضر، که به شناخت ابعاد و مؤلفه‌های حکومت و اعمال حاکمیت در اسلام پرداخته، از مدل تدوین الگو و گونه‌شناسی متناسب با ساختار حکومت‌های و الگوهای اجرایی آن استفاده شده است. بخش کیفی این پژوهش بررسی و بحث این چالش‌ها هم در بعد نظری و هم در بعد عملی، موضوع اصلی این تحقیق می‌باشد. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است و به صورت گردآوری اسناد، مدارک و مطالعه کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

مبانی نظری تحقیق

حکومت ملت پایه، نظام سیاسی است متشکل از مجموعه جمعیت انسانی‌هایی که همگی بر اساس یک الگوی واحد به وحدت رسیده‌اند (Barzeghar, 1993:14). در یک سرزمین که دارای حدود و ثغور مشخص است سکنی گزیده و همگی تحت یک حاکمیت واحد (Heydari, 2006:78) و در قالب قانون اساسی ملی، برای رسیدن به آرمان ملی تلاش می‌کنند. برآیند چنین فرایندی باعث شکل‌گیری یک هویت دسته جمعی، تحت عنوان هویت ملی می‌شود (Razazi far, 2001:103) که خمیرمایه آن را حب به وطن و غرور ملی تشکیل می‌دهد. در علم جغرافیای سیاسی، حکومت ملت پایه بر مبنای چهار مؤلفه بنا شده است؛ عدم وجود هر یک از این مؤلفه‌ها، باعث ایجاد خلل در تعریف حکومت ملت پایه می‌شود. این درحالیست که برخی متفکرین علوم سیاسی معتقدند که شناسایی بین‌المللی مؤلفه‌ی پنجم حکومت ملت- پایه می‌باشد و تا زمانیکه یک حکومت ملت پایه از سوی نظام بین‌الملل به رسمیت شناخته نشود، نمی‌توان آنرا به‌طور رسمی به عنوان یک دولت ملت یا «state» به شمار آورد. با این تفاسیر نگاه اسلام به حکومت اسلامی یا حکومت دینی بدان معنا که در تاریخ اروپا وجود داشته است، نیست زیرا در اسلام این امت است که صاحب حاکمیت و سیادت بر حکمرانان و سیاستمداران جامعه خویش است (Ghanoshi, 2003:217) به تناسب همین تفاوت، بسیاری از مؤلفه‌هایی که مد نظر اسلام است با تعریفی که در شاخصه‌های دولت ملت عنوان شده، تفاوت ماهوی دارد.

جمعیت

یکی از شروط اصلی برای شکل‌گیری حکومت، جمعیت انسانی است. در حکومت ملت پایه به جمعیت افرادی که در یک پهنه جغرافیایی قرار گرفته و دارای اندیشه سیاسی هستند (Mojtahedzadeh, 1999:135). ملت اطلاق می‌شود. ملت خواهی و یا حس تعلق داشتن به یک گروه قاطبه جمعیتی؛ که همگی در یک چارچوب منطقی قرار دارند و از یک فرهنگ خاص و مشترک پیروی می‌کنند منجر به ایجاد نوعی نظم ذهنی در فرد می‌شود (Ghaemi nik, 2013:32) که می‌تواند در لوای آن هویت خود را وابسته به یک دولت یا کشور تعریف کند (Zargar, 2011:32). پدیده ملت، نوعی همبستگی اجتماعی است که این همبستگی حول یک آرمان واحد ایجاد می‌شود که با حذف نیروهای مخرب و واگرا و غلبه بر یک‌تازی باورهای دینی، مذهبی، قومی و زبانی؛ و با دمیدن روح یگانگی در جمعیت از طریق ایجاد یک خاطره، حافظه تاریخی و نیای مشترک همراه می‌باشد (Nasehi, 2003:85).

مفهوم ملت از سویی بیانگر یک کیفیت زیستی و اجتماعی مستقل است و از سوی دیگر، اشاره به سلسله-ای ناگسستگی از نسل‌های پیایی است که با یکدیگر پیوند خورده‌اند و میل آشکار به همزیستی با یکدیگر دارند (Mighani, 2012: 109). از اینرو مفهوم ملت را می‌توان با دو مفهوم ملت‌باوری سیاسی و ملت‌باوری قومی دسته‌بندی نمود که در نوع اول، بر سبقه فرهنگی و تاریخی و در نوع دوم بر سبقه نژادی، زبانی و قومی تأکید می‌شود (Ataei, 2009: 191) مبنای شکل‌گیری ملت شامل دو دسته عوامل عینی و ذهنی است. "زبان"، "اقتصاد" و "نژاد" جزء مؤلفه‌های عینی و "خاطره و گذشته مشترک"، "پیوندهای تنگاتنگ زبانی فرهنگی و اجتماعی" و نهایتاً "برابری تمام اعضاء" عوامل ذهنی یک ملت را تشکیل می‌دهد (Harok, 1997: 45). در مفهوم ملت، هر فردی، ملیت خاصی دارد و ملیت انسان‌هایی که در یک کشور هستند با عبور از مرزهای جغرافیایی آن کشور به پایان می‌پذیرد و یک ملت دیگری و یک حاکمیت جدیدی در وراء مرزها پدید می‌آید.

اسلام نیز بر وجود جمعیت به عنوان یک اجتماع انسانی که تحت حاکمیت حکومت قرار دارند تأکید می‌کند با این تفاوت که اسلام با ایجاد تردید در دسته‌بندی ایجاد شده در نظام دولت‌ملت، بر "هم‌کیشی" میان مردم تأکید می‌کند. اسلام با ارائه مفهوم "امت" به جای مفهوم "ملت"، با رد بسیاری از مشخصات ملت و ملیت، حاکمیت سیاسی اسلام را فراتر از منحصرشدن در مرزهای جغرافیایی و سیاسی دانسته و خط بطلانی بر مرزهای جغرافیایی می‌کشد و معیار همبستگی افراد را "هم‌کیشی" و پذیرش حاکمیت اسلام بیان می‌کند. در نگاه اسلام، رسیدن به امت، نیازمند "وحدت اسلامی" میان مسلمانان است. وحدت مسلمانان، آنان را به سوی رسیدن یک امت واحده (Montazer ghaem, 2001: 40)، رهنمون می‌سازد. شاخص اسلام برای تفکیک جمعیت، صرفاً بر اساس عقیده و نوع تفکر (توحیدی/غیرتوحیدی) جماعتی است که در زمین زندگی می‌کنند. بر همین اساس اسلام؛ هر کسی را که در هر شبانه‌روز پنج‌بار یکسایه و یکدل به کعبه واحد روی می‌آورد و از این طریق خدای واحد را ستایش می‌کنند امت مسلمان می‌خواند (Habibi, 2008: 153). در اسلام مفهوم امت، شامل تمام ممالکی است که در دوره‌ای از تاریخ و به دلیل اهمال مسلمانان، بر اساس شعارهای ملی‌گرایی و تقسیم مسلمانان به ترک، عرب، فارس و ... از یکدیگر جدا شده و مرزهای کاذب میان آنان ترسیم شده است (Varei, 2006: 6). در نگاه اسلام، نقطه مقابل وحدت مسلمانان که باعث اضمحلال وحدت میان امت اسلامی می‌شود، تفرقه است و بهترین راه-حل برای جلوگیری از تفرقه را چنگ‌زدن بر ریسمان الهی بیان می‌کند. خداوند در آیه ۱۰۳ سوره آل-

عمران ۱، رابطه میان مسلمانان با یکدیگر را بر مبنای اخوت و برادری دانسته و هیچ ارزشی برای تفاوت-های نژادی، زبانی، قومی و ... که منجر به جدایی آنها شود قائل نیست.

سرزمین

حکومت زمانی نمود دارد و معنا پیدا می کند که بتواند بر یک پهنه جغرافیایی که در آن جمعی از مردم زندگی می کنند حاکم باشد. بی شک تصور یک جمعیت بدون سرزمین، که تحت حاکمیت یک حکومت قرار دارند ممکن نیست. در جغرافیای سیاسی به موضوع سرزمین به عنوان یکی از اجزاء حکومت نگریسته می شود که شامل یک دولت و یا کشور می شود. در حقیقت تا زمانی که یک پهنه جغرافیایی نقش و کارکرد سیاسی به خود نگیرد، توانایی بازتاب مفهوم سرزمینی که در آن اعمال حاکمیت می شود را نخواهد داشت. (Mojtahedzadeh, 2003:37). نمونه این وضعیت در قطب جنوب قابل مشاهده است که اثری از زیست و حیات بشر در آن یافت نمی شود و عدم وجود حیات در این منطقه، باعث شده تا درباره مفهوم سرزمین در حکومت مدنظر است از این منطقه سلب شود. سرزمین واقعی است که پیوند دهنده پدیده-های ملت و حکومت می باشد به طوریکه سرزمین بُعد افقی و جلوه گاه فیزیکی ساختار سیاسی کشور را تشکیل می دهد (khalili, 2012:118). با این تفاسیر، نکته ای که در رابطه با سرزمین مدنظر حکومت های ملت پایه اهمیت دارد، اینست که این سرزمین، از آن جهت که یک تعداد جمعیتی را تحت عنوان ملت در خود جا داده، ناگزیر باید دارای یک محدوده باشد که در غیر این صورت باعث اختلال و ابهام در مفهوم ملت می شود. وجود محدوده سرزمینی، نه تنها باعث شناسایی یک ملت می شود بلکه با ارائه یک چارچوب و ساختار منطقی، ضمن مشخص کردن ابعاد حاکمیت ملی، آن را در قالب مرزهای جغرافیایی و سیاسی محدود می کند (khalili, 2012:9). در حکومت ملت پایه، مفاهیم سرزمین، دولت، حاکمیت و ملت، هم ذات با یکدیگرند (shav, 1994:201). و مجموعه تمام آنها شکل گرفته اند که در نهایت واحد سیاسی تحت عنوان کشور را مفهوم بخشیده اند. این عنوان یعنی کشور، که بر بستر جغرافیایی قرار گرفته ناچار باید به واسطه مرزهای جغرافیایی محدود شود تا قلمرو حاکمیت حکومت قابل تشخیص باشد.

در اسلام نیز بر مفهوم سرزمین به عنوان یکی از اجزاء مهم و اصلی برای شکل گیری حکومت تأکید می شود اما در تعریف تفاوت هایی دارد. در یک تفسیر، اسلام از سرزمین به بلد اسلامی و یا بلاد اسلامی، یاد

۱. وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

می‌کند و در تفسیری دیگر، آن را دارالاسلام عنوان می‌کند که در برابر دارالحرب قرار می‌گیرد. سید قطب معتقد است که تنها یک دارالاسلام وجود دارد و آن همان است که دولتی اسلامی در آن برپا شده و شریعت خداوند بر آن حاکم است و حدود خداوند در آن اجرا شده و مسلمانان در آن یار و دوست با یکدیگرند و در مقابل دارالحرب است که رابطه مسلمانان با آن یا بر اساس جنگ و پیکار است و صلح بر مبنای امان (Hoseini faegh, 2008:148). تفاوت میان دو مفهوم بلاد اسلامی و دارالاسلام، به نقش و کارکرد آن باز می‌گردد. دارالاسلام، سرزمینی است که در برابر دارالحرب تداعی می‌شود و مبنای شناسایی آن، عقیده و رویکرد فکری افرادی است که در آن حضور دارند. اما بلاد اسلامی، یک منطقه جغرافیایی است که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند و زندگی شهری در آن جریان دارد. بلاد اسلامی تداعی‌کننده وجه مسالمت-آمیز سرزمین برای مسلمانان است که توسط یک والی اداره می‌شود و قوانین و مقرراتی که برای اداره یک شهر لازم است در آن اجرا می‌شود. درحالی‌که دارالاسلام، مبین رویکرد عقیدتی برای مسلمانان است که در صدد تهیه طرح؛ برای مقابله با تهاجمی است که از سوی دشمن به آن می‌شود و از هر لحاظ چه فکری و چه نظامی، در صدد است که به کل جامعه مسلمانان ضربه بزند. دارالاسلام، شامل مجموعه تمام بلاد اسلامی است که همگی با هم برای رفع تهدید دشمن هم‌قسم شده و برای جهاد اقدام می‌کنند. برای اداره بهینه امور، بلاد اسلامی، دارای محدوده و قلمرو است و امورات هر یک از این بلاد بر عهده فردی است که از سوی حاکم شرع و امیرالمؤمنین تعیین می‌شود. برای تعیین مصداق این مفهوم (می‌توان) به نامه‌ای اشاره کرد که حضرت علی (ع) خطاب به مالک‌اشتر فرموده: «ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولتها دیده» (Nahjolbalagheh, 53 letter).

مرز

حس قلمروخواهی انسان، بی‌نهایت است و عدم کنترل این حس در انسان، باعث ایجاد هرج و مرج و بروز درگیری می‌شود؛ مرز مفهومی است که قابلیت کنترل و هدایت این حس را دارد. مرز انتهای محدوده‌ای است که انسان حق دارد در آن اعمال اراده کند. مرز نه‌تنها در امور سرزمینی، بلکه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی و جغرافیایی نیز کاربرد دارد (Estelaji, 2010:71-78). انسان‌ها برای آنکه بتوانند محیط پیرامون خود را مشخص کنند و تداخل میان فعالیت خود با همسایگانشان را به حداقل برسانند اقدام به ترسیم خطوط اعتباری به نام مرز می‌کنند که بخش پایانی و پیرامونی محیط-زیست یا قلمرو آنان را مشخص می‌کند. نوع گسترش‌یافته این مفهوم خط پیرامونی است که بخش پایانی

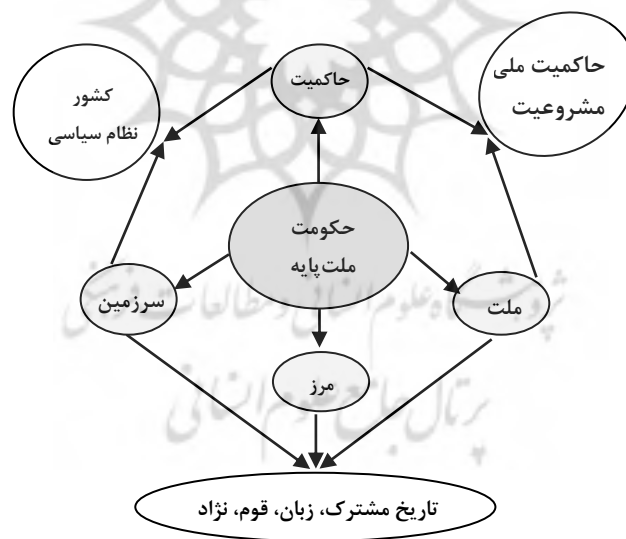
گستره فعالیت یک ملت را مشخص می سازد (Mojtahedzadeh, 2003:40). مرز عامل تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی یا یک کشور از دیگر واحدهای مجاور آن است (Hafeznia, 2007:69). با این-حال، ژاک آنسل فرانسوی وجود مرز را رد می کند و مرز را زائیده فشاری می داند که دو قدرت به هم وارد می کنند تا اراده خود را بر دیگری اعمال کنند، حال این فشار می تواند از سوی دو ملت باشد، یا از سوی دو فرد یا از سوی دو جریان (Mojtahedzadeh, 2003:44). مرزهای بین المللی، مرزهایی اند که در قالب بستر سرزمینی، قلمرو حکومت را مشخص می کنند و باعث پیوند گروه های مختلف مردمی و هویت های مختلف قومی، مذهبی، زبانی، دینی و عقیدتی، نژادی، تاریخی و ... با یکدیگر می شود و میان آنها وحدت ملی برقرار می کند و یا بعضاً مرزهای طبیعی نقش خط حائل را برای تغییر و جدایی میان دو ملت بازی می کند. اما تفسیر اسلام از مرز، فرای مواردی است که در شاخص ملت دولت مطرح می شود. اسلام معتقد است که این عقیده و ایمان است که باعث تفکیک میان جوامع می شود و خطوط اعتباری که از سوی دولت ها برای تعیین حاکمیت سیاسی خود تعیین می کنند، فاقد ارزش هستند. مبانی اندیشه سید قطب همین مؤلفه را نصب العین قرار داده و با تفکیک جامعه اسلامی و جامعه جاهلی تلاش می کند تا مرز میان این دو الگو را مرز میان اعتقاد و اندیشه بیان کند (Moradi, 2004:12). هر چند در ممالک اسلامی این مرز ایمان و عقیده است که حاضر به پذیرش حاکمیت خداوند شده است و در خارج از این ممالک که حاکمیت سیاسی، جایگزین شریعت خداوند می شود؛ مرز جامعه جاهلی آغاز می شود. نمونه چنین موردی را می توان در زمان صلح حدیبیه مشاهده نمود که پیامبر اسلام با امضاء این صلح، مرز جغرافیایی میان جامعه اسلامی و جامعه کفار را پذیرفتند (Habibi, 2008:164-165).

حاکمیت

حاکمیت به قدرت برتر مشروعی اطلاق می شود که جهت اعمال بر ملت و مردم به کار گرفته می شود (Katebi, 1958:45). ژان بُدن این قدرت برتر مشروع را یک قدرت قانونی می داند که به هیأت حاکمه اجازه می دهد تا از آن برای هدایت اجتماع سیاسی که دارای تعلقات مشترک هستند و همگی حول یک مجموعه اهداف گرد هم آمده اند استفاده کند (Eftekhari, 1999:54). در حکومت ملت پایه این برتری و تفوق از آن ملت است و ملت این حق را با اراده خود به حکومت تنفیذ نموده و حکومت به واسطه مشروعیتی که از ملت خود کسب کرده می تواند با اعمال زور، برای رسیدن به اهداف خود تلاش کند در حالیکه شهروندان نیل به این اهداف را مشروع می دانند (Montazer ghaem, 2001:38). در حکومت

ملت‌پایه، حاکمیت از آن ملت محسوب می‌شود و شعار "حاکمیت مردم بر مردم" در آنها متبلور است. هدف حکومت‌های ملت‌پایه، افزایش سطح شعور سیاسی مردم است تا آنجا که مردم خود برای خود قوانین وضع کنند و ملت؛ خود، بر خود اعمال اراده کند. در این حکومت‌ها، میزان و شاخص برای وضع قوانین؛ رأی و نظر ملت است. ساختار حاکمیت از سه مفهوم تشکیل شده است که در صورت نبود هر یک از این ابعاد، کارایی و اثر بخشی لازم را نخواهد داشت. اولین بُعد حاکمیت، شأن، اقتدار و درجه احترامی است که نهاد حاکمیت از آن برخوردار است. دومین بُعد حاکمیت، توان حکومت کردن است و سومین بُعد حاکمیت، مباشرت است که این اجازه را به حاکمیت می‌دهد تا به نمایندگی از طرف ملت و به نفع ملت؛ اقدام به قانون‌گذاری کرده و آن را اعمال کند (Lyons & Mastanduno, 1995: 5). این سه مفهوم، متضمن دو وجه داخلی و خارجی برای حاکمیت است که وجه داخلی حاکمیت، به توزیع قدرت در سطح نیروهای داخلی جامعه اشاره می‌کند؛ به طوریکه حاکمیت ملی به هیچ عنوان اجازه ظهور هیچ نوع اقتدار بالاتر و یا هم‌تراز در سطح کشور را نمی‌دهد و وجه خارجی حاکمیت متضمن استقلال سیاسی کشور در سطح بین‌الملل است (Alem, 2005: 144). اتحاد، یکدلی، همبستگی و یک‌صدایی ملت، باعث افزایش سطح اقتدار ملی کشور می‌شود درحالی‌که چنددستگی، چندصدایی (مخرب) در داخل ملت و عدم تمکین نیروهای داخلی از حاکمیت سیاسی باعث تضعیف حاکمیت ملی می‌شود. اما در اسلام بر خلاف ملت-دولت، حاکمیت سیاسی نه از آن مردم، بلکه از آن خداوند است و خداوند این حاکمیت را به انسان صالح خویش تفویض کرده تا از جانب او در زمین حکمرانی کند. از آن جهت حاکمیت مردم بر مردم را مردود می‌داند که احتمال می‌دهد که در این حاکمیت، نفس و بندگی از طاغوت وجود داشته باشد، اما در حاکمیت الهی، جز راستی هیچ نیست و خداوند بندگان شایسته خود را از جانب خود بر مردم حاکم قرار می‌دهد از آن جهت که آنها تابع نفس خود نیستند و مطیع محض پروردگار هستند لذا در امر مهمی مثل حاکمیت مردم را به گمراهی نمی‌خوانند. از این جهت است که آیه ۴۰ سوره یوسف، به محض آنکه حاکمیت مطلق را از آن خدا معرفی می‌کند، مسلمانان را انداز می‌دهد که جز خدا، نباید کس دیگری را پرستش کنند. در این آیه پرستش و حاکمیت دو مقوله هستند که نه در عرض یکدیگر؛ بلکه در طول هم قرار دارند و حامل این نکته است که حاکمیت می‌تواند جمعیت تحت امر خود را به سمتی هدایت کند که از پرستش خدا به پرستش غیر خدا برسد. نکته‌ای (که) در حاکمیت الهی است اینست که حاکمیت الهی،

امری لایتغیر است ۱ و تابع زمان، مکان، جغرافیا و شرایط خاص نیست و این به دلیل ذات ربوبیت پروردگار است که در ظرف زمان و مکان نمی گنجد و ماوراء عالم کون و مکان است. به دلیل پراکندگی بشر در بستر زمین و نیز در طول تاریخ؛ نیاز است تا در هر بازه زمانی و در هر محیط جغرافیایی، فردی که شرایط حاکمیت الهی را دارد از سوی خدا برای مردم نائل شود. واضح و مسلم است که اجرای حاکمیت نیازمند وجود یک هیأت حاکمه است که مسئولیت حکمرانی را بر عهده داشته باشد. در اسلام، آنانکه از سوی خداوند متعال شایستگی دارند، از جانب خداوند برای این کار برگزیده می شوند. شایستگی این افراد بر اساس دو معیار "عصمت" و "عدالت" مورد سنجش قرار می گیرد. در اندیشه اسلامی، انبیاء و معصومین «علیهم السلام» و ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم از جانب خداوند متعال مسئولیت اجرای احکام اسلام را در جامعه به عهده دارد (Gholshan, 2006:34). با این تفاسیر، خداوند برای مسلمانان این حق را قائل است تا در موضوع حاکمیت، حاکمان سیاسی خود را بر اساس معیارهای الهی مورد سنجش قرار دهند و در صورتیکه بر خلاف این موازین عمل نمودند، از فرد دیگری که از سوی پروردگار مأذون شده، تبعیت کنند.



شکل ۱. اجزاء تشکیل دهنده حکومت ملت پایه (طرح از محقق)

۱. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (سوره فصلت، آیه ۴۲)

مشکلات نظری اسلام در مواجهه با حکومت‌های ملت‌پایه

اندیشه تشکیل حکومت در اسلام، به دوره ده ساله حضور پیامبر(ص) در مکه باز می‌گردد، که با دعوت مخفیانه مردم سرزمین عربستان به اسلام همراه بود. اما تشکیل حکومت در اسلام، به دوران مهاجرت پیامبر اکرم(ص) از مکه به مدینه باز می‌گردد. در این دوران، پیامبر اکرم(ص)، ساختار سیاسی حکومت را تشکیل داد اما با وفات حضرت رسول اکرم(ص)، این ساختار دچار انشقاق شد و اولین دو دستگی میان صحابه شکل گرفت. مبنای این اختلاف و انشقاق تفسیری بود که هر یک از این دو جریان از حکومت در اسلام داشتند. با تحولاتی که هر دو جریان از خود داشتند نهایتاً بعد از پیامبر سه خلیفه که هر سه نماینده یک جریان فکری بودند، زمام امور اسلام را بر عهده گرفتند ولی با فوت خلیفه سوم، حضرت علی(ع) که نماینده جریان فکری مقابل بود، زمام امور مسلمین را بر عهده گرفت. حضور دو جریان فکری در رأس امور حکومت، باعث شد تا هر جریان در صدد بسط و توسعه تفکرات و مبانی اندیشه‌ای خود در حوزه حکومت باشد. بعد از حضرت علی(ع)، جریان اهل سنت با قبضه مقام خلافت، به طور عملی اقدام به توسعه و بسط اندیشه‌های خود نمود در حالیکه ائمه اطهار(علیهم‌السلام)، در تلاش بودند تا با تبیین ریشه‌های فقهی حکومت، ریشه‌های الهی آن را تشریح کنند. اندیشه سیاسی خلافت، که حاصل تفکر جریان اهل تسنن بود با تصرف اراضی گسترده، این مقام را به سلطنت تبدیل نمودند. اما با گذشت قریب به یازده قرن، امپراتوری عثمانی که آخرین امپراتوری اسلامی به شمار می‌رفت و تداعی‌کننده خلافت اسلامی بود در جنگ جهانی اول فروپاشید و از درون آن حکومت‌های ملی پدید آمدند که نظام سیاسی جمهوری ماحصل این حکومت‌ها بود(Entekhabi, 2014: 208). جریان سیاسی تشیع، اما وضعیت دیگری در تاریخ داشت به طوریکه بعد از حضرت علی(ع)، ائمه اطهار، هیچ یک فرصت نظام‌سازی سیاسی نداشتند و همگی به تدریس و تعلیم مبانی اندیشه و فقه حکومتی مشغول بودند و همواره این نویدبخش این پیام بودند که با ظهور امام عصر(عج)؛ نظام سیاسی اسلام نیز احیاء خواهد شد. با این وجود وقوع انقلاب اسلامی در ایران بعد از چهارده قرن؛ مقدمه‌ای برای شکل‌گیری حکومت اسلامی بر پایه فقه تشیع به حساب می‌آید. این دو جریان فکری هر چند در برخی مسائل با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند اما در مجموع هر دو شکل‌گیری حکومت را برای اداره جامعه ضروری می‌دانند. به جرأت می‌توان گفت اگر حسادت و رقابت تاریخی میان این دو جریان پیدا نمی‌شد و برخی نیز در طول تاریخ بر آتش این رقابت، نمی‌دمیدند، در طول این سال‌ها، این اختلافات در پرتو یک همدلی حل شده بود اما رقابت حاصل از بغض و کینه،

ارتباط نزدیک میان این دو جبهه فکری فاصله ایجاد نموده است و هر روز به دامنه این اختلافات افزوده می شود. با این تفاسیر، این دو جریان در بحث حکومت اسلامی در بسیاری زمینه ها با یکدیگر نظر مشترکی دارند درحالیکه هر دو آنها ضمن تردید در مبانی و شاخص های حکومت ملت پایه، آنها را نفی می کنند که از جمله رهبران فکری این دو جریان می توان به اندیشمندان و متفکرانی همچون سید جمال الدین اسدآبادی، امام خمینی، سید قطب، حسن البنا، رشید رضا، شهید مطهری و ... اشاره کرد (Velayati, 2015:53).

اسلام و خاستگاه حکومت ملت پایه

یکی از مسائل اصلی اسلام، خاستگاه حکومت است. امام خمینی (ره)، هدف اصلی حکومت را تربیت اخلاقی و تزکیه روحی انسان ها می داند. هدف اصلی پیامبران، از ابتدا حکومت نبوده، بلکه بالاترین هدف پیامبران، تربیت اجتماعی و فردی مردم است؛ اما رسیدن به این هدف نیازمند سازوکار اجتماعی است که بدون تشکیل حکومت میسر نیست. ایشان، مدیریت اجتماعی و استقرار نظم سیاسی در جوامع بشری را در ذیل هدف غایی می داند که شرایط رسیدن به هدف اصلی را فراهم می کند. حضرت امام در بسیاری موارد به گمراهی جامعه و همچنین وضعیت کفار و لزوم مقابله با آنها اشاره می کند و در پاسخ به وضعیت نابه سامان آن تشکیل حکومت و سازوکار را لازم و ضروری می داند که بدون آن وجود آن هدایت جامعه وجود نخواهد داشت (kashf olasrar, page 286,318). چنانکه در تاریخ نیز آمده در جنگ جمل و در بحبوحه جنگ هنگامیکه یکی از لشکریان درباره توحید سئوالی از حضرت علی (ع) می کند؛ یاران حضرت از سئوال بی موقع این فرد آشفته می شوند، اما حضرت علی (ع) آشفتهگی یاران خود را بی مورد دانسته و دلیل بروز چنین جنگ هایی را؛ عدم معرفت به توحید عنوان می کند (شیخ صدوق، ۱۳۷۷: ۶۲). اما خاستگاه حکومت ملت پایه، نه هدایت جامعه، بلکه صرفاً پاسخگویی به نیازهای بشری و یا نیل به یک هدف آرمان مقدس بیان می شود. (Sajadi, 2009:167)

اسلام و قانون حکومت ملت پایه

اسلام، قرآن را کتاب حکومت دانسته و آن را به عنوان کتاب قانون جامعه معرفی می کند و معتقد است که این کتاب حاوی مجموعه عظیمی از معارف، برنامه های معنوی و تربیتی انسان است که سرنوشت دنیا و آخرت انسان و جامعه را ترسیم می کند. به استناد آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ

المیزان لَيُقُومِ النَّاسِ بِالْقِسْطِ»^۱، مهمترین وظیفه انبیاء این است که از طریق اجرای قوانین و احکام کتاب الهی و قرآن، تلاش کنند تا یک نظام عادلانه اجتماعی برپا سازند. در حکومت ملت‌پایه، منبع وضع قوانین و مقررات اجتماعی، عقل، خرد و دانش بشر عنوان می‌شود که این منابع باید به دور از هرگونه تبعیض و هواخواهی، اقدام به وضع قانون در جامعه نمایند و افراد یک کشور موظفند از این قوانین تبعیت کنند و به آن عمل نمایند و اگر حاضر به پذیرش و تبعیت از این قوانین نباشند عقل آنها را سرزنش کرده و مجازات‌هایی برای آنها قائل می‌شود. طبق قانون حکومت‌های ملت‌پایه، یک فرد با خروج از کشور خودش، نه تنها لزومی ندارد که از قوانین (اجتماعی و نه فردی) حکومت خودش پیروی کند بلکه ناگزیر است که از قوانین (اجتماعی) کشوری که در آن اقامت دارد پیروی کند. اسلام چنین قانونی را که برگرفته از چندگانگی ذهن بشر در شناخت حقایق است جایز نمی‌داند و معتقد است که باید حتماً شاخص و میزانی باشد تا قوانین وضع شده با آن سنجیده شود و صرف حضور چند نفر که از سوی یک ملت برگزیده شده‌اند، برای وضع و تصویب قانون کافی نیست. از سوی دیگر، نکته‌ای که اسلام همواره به آن توجه دارد زندگی اجتماعی و سرنوشت بشر است و وضع قوانینی را که اساس و بنیان آن بر مبنای هوی و هوس انسانی پایه‌ریزی شده، صحیح نمی‌داند (kashf olasrar, page 288). به اعتقاد اسلام، قوانینی که در جامعه اسلامی به تصویب می‌رسد باید معطوف به ارزش‌هایی نظیر عبودیت و بندگی خدا، نفی سلطه انسان بر انسان، عدالت اجتماعی و همبستگی پیرامون ارزش‌های متعادل دین مبین اسلام باشد (Firahi, 2007:24). در اندیشه سیاسی اسلام، احکام هیچکس بر هیچکس نافذ نیست مگر حکم خداوند که همه جهان مخلوق اوست و عقل تنها پذیرش حکم خداوند را جایز می‌داند.

اسلام و ساختار و ارکان حکومت ملت‌پایه

یکی از مفاهیمی که اندیشه سیاسی دو جریان شیعی و اهل سنت درباره آن با یکدیگر اختلاف دارند، بحث رییس حکومت در اسلام است. جریان سیاسی اهل تسنن، از رییس حکومت به مقام خلافت یاد می‌کند درحالی‌که جریان تشیع، از این مقام به ولایت یاد می‌کند و معتقد است که در اسلام حکم از آن خداوند است و رییس حکومت اسلامی در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) با شخص خود ایشان است و بعد از وفات ایشان، مقام ولایت از ایشان، به افرادی می‌رسد که مورد تأیید خدا و پیامبرش هستند. در

اندیشه سیاسی اهل تشیع، مقام ولایت فقط از آن امام است و در زمان غیبت امام، این مقام به نایب بر حق وی می‌رسد که تعیین این نیابت، خود دارای یک مجموعه شرایطی است که در اسلام به آن اشاره شده است. در نگاه اهل تشیع، این مقام، صرفاً مقام ریاست نیست، بلکه مقامی است که از سوی خدا برای اجرای احکام، دستورات و قوانین خداوند به وی اعطاء شده تا در زمین اجرا کند. در اندیشه اهل تشیع، مقام ولایت، انتصابی است و رییس حکومت باید منتصب خداوند باشد وصیت حضرت رسول(ص) را با خود همراه داشته باشد. همین مسئله نکته اختلاف نظر میان دو جریان سیاسی اسلام را تشکیل می‌دهد. اهل تسنن، برای انتصاب ارزشی قائل نیستند، بلکه معتقدند، این مفهوم بیعت است که تعیین می‌کند مقام خلافت به چه کسی می‌تواند برسد در اندیشه اهل تسنن، شورای مشورتی، جایگزینی برای مقام وصیت است (Mesbah-Yazdi, 1984:796-798). هرچند همین اختلاف نظر، سررشته بسیاری مسائل است اما هر دو معتقدند که شخص یا مرجعی که به مقام خلافت می‌رسد و خلیفه مسلمین لقب می‌گیرد وظیفه دارد تا احکام خداوند را در زمین جاری کند. با این تفاسیر، هر دو جریان، ملاک "پذیرش جامعه" را شرط اصلی برای مقام خلافت می‌دانند که اگر این شرط وجود نداشته باشد، کسی این توان را نخواهد داشت تا حکومت قانون در جامعه ایجاد کند. با این وجود طبق تعریفی که از مفهوم حکومت ملت پایه می‌شود، به موضوع "حکومت مردم بر مردم" اشاره می‌شود و در واقع ارکان قدرت را افرادی می‌دانند که به نیابت از مردم و از سوی مردم انتخاب شده‌اند تا بر مردم حکومت کنند. طبق تعریف، در حکومت ملت پایه، حاکم یا حاکمان از سوی مردم انتخاب می‌شوند و مقام رییس حکومت در ملت، دولت، به انتصابی نیست بلکه انتخابی است. با این حال، در چنین حکومت‌هایی رییس حکومت در پیشرفته‌ترین حالت خودش بر مبنای دموکراسی یا الیگارشسی و آریستوکراسی انجام می‌شود، یک جمع و گروه است که یک فرد در رأس حکومت به عنوان رییس حکومت انتخاب می‌شود و در حالت سستی، این فرد بر مبنای وراثتی و یا استبدادی به این مقام می‌رسد که همان پادشاه می‌باشد.

اسلام و مشروعیت حکومت ملت پایه

مشروعیت نظام سیاسی یک پدیده ذهنی است و بیانگر نوع و کیفیت رابطه‌ای است که میان مؤلفه‌های مربوط به حکومت و مردم وجود دارد (Yousefi, 2005:65) که در برخی موارد از حوزه مشروعیت خارج شده و مفهوم مقبولیت به خود می‌گیرد. در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت یک حکومت از دو بعد عقلی و شرعی قابل بررسی است. مشروعیت عقلی دال بر این مسئله است که از نظر اسلام، حکومتی عقلی -

شرعی است که "تابع مردم"، "برای مردم" و مبتنی بر "رای مردم" باشد و در تفسیر چنین حکومتی بر دو مؤلفه مشروعیت الهی و مشروعیت مردمی تأکید می‌کند (Vahidi, 2007:184). در اندیشه سیاسی اسلام، یک حکومت زمانی دارای مشروعیت است که دارای هر دو مشروعیت باشد. مشروعیت عقلی شرط لازم برای یک حکومت به حساب می‌آید اما شرط کافی نیست و یک حکومت زمانی دارای مشروعیت تامه است که علاوه بر مشروعیت عقلی، از مشروعیت الهی نیز بهره‌مند باشد. مشروعیت الهی حکومت، دال بر این اصل اساسی است که حاکمیت مطلق از آن خداست و خداوند آن را به انسان تفویض کرده است و بنده شایسته خود را جانشین خود در زمین قرار داده است. لذا در بحث مشروعیت حکومت در اسلام مشروعیت سیاسی و مشروعیت دینی همزمان با هم تأکید می‌شود. این همزمانی باعث می‌شود تا در حکومت اسلامی سلطه انسان بر انسان، نفی شود و در نوع رابطه میان حکومت و مردم، این سلطه خداست که بر انسان‌ها احاطه پیدا می‌کند. اسلام حکومت بر انسانها را حق خدا می‌داند که این حاکمیت از شئون ربوبیت خدا ناشی می‌شود و تا زمانیکه کسی از سوی خداوند متعال مأذون نباشد، حق حاکمیت بر دیگری نخواهد داشت و در صورت هرگونه حاکمیتی، حاکمیت وی غیر مشروع خواهد بود. اما حکومت ملت‌پایه مشروعیت نظام سیاسی را فقط در نوع سیاسی آن می‌داند و توجهی به مشروعیت دینی حکومت ندارد. ماکس وبر در تعریفی که از مشروعیت دارد، مشروعیت حکومت سرزمینی را مشروعیت دوگانه‌ی عقلانی و سستی-کاریماتیک می‌داند که در حکومت‌های دیکتاتوری، مشروعیت نظام سیاسی از نوع سستی و کاریماتیک است اما در نظام دولت‌ملت، خواست و اراده مردم (دموکراسی) حاکم است و همین خواست و اراده عمومی، باعث ایجاد مشروعیت عقلانی حکومت ملت‌پایه می‌شود (Vahidi, 2007:184).

اسلام، وحدت اسلامی و انسجام ملی

در حکومت ملت‌پایه، همبستگی یک ملت حول مسائل تاریخی، نژادی، قومی، زبانی اتفاق می‌افتد و یک ملت تلاش می‌کند تا به آرمانی که بر اندیشه سیاسی آن ملت نقش بسته دست پیدا کند. تکثر ملل و دول، باعث شده تا گروه‌های نژادی، زبانی، قومی و ... که بر حسب اتفاق و یا بر حسب برنامه‌ریزی قبلی از یکدیگر جدا افتاده باشند، در پی آرمان‌های مختلف و اهداف سیاسی متفاوت گام بردارند و تلاش کنند. در نظام دولت‌ملت، این احتمال وجود دارد تا یک قوم و قبیله‌ای که ریشه‌ی تاریخی چند صد ساله داشته و بر حسب اتفاق در مرزبندی جغرافیایی از هم‌نژادهای خود دور افتاده‌اند، هم‌اکنون مجبورند تا در اثر این چندپارگی، هر یک به دنبال آرمان سیاسی متفاوت باشد. از دیدگاه اسلام چنین تلاشی، که بر حسب یک

مجموعه امور اعتباری، شکل گرفته، هرچند در چارچوب ملی، احتمال انجام شدنش باشد، اما باعث تمایز میان ملل خواهد شد. اسلام، حکومت اسلامی را مبنا قرار می‌دهد که در آن هیچ‌گونه تفاوت قومی، قبیله‌ای، نژادی، زبانی و ... وجود ندارد و همه انسان‌ها با یک چشم نسبت به یکدیگر سنجیده می‌شوند و همگی تلاش خواهند کرد که قوانین اسلام و احکام خداوند در زمین پیاده شود. این اتحاد، یک اتحاد فکری و عقیدتی است.

نتیجه‌گیری

رد پای مفاهیم و برداشت‌های عینی و ذهنی از جغرافیای سیاسی از زمان شکل‌گیری نخستین واحدهای سیاسی و حکومت‌های جغرافیا محور که به صورت قبیله‌ای اداره می‌شدند، تا حکومت‌های مدرن امروزی به خوبی دیده می‌شود. به نوعی که می‌توان جایگاه این عامل را در اصالت سازمان‌دهی سیاسی فضا و قدرت سرزمینی در ابعاد مختلف آن مشاهده کرد. از اینرو پدیده حکومت - دولت و ملت با اصالت جغرافیای بومی به درون ساختارهای ذهنی سیاسی جوامع به طرز قابل ملاحظه‌ای نفوذ و در گذار زمان و با پیدایش ادیان، بر مبنای احکامی که در دل این ادیان صادر شده، با هم تلفیق شده و شکل متفاوت تری از مدل حکومت‌ها ارائه شده‌اند. در مفاهیم اسلامی نیز با توجه به امعان نظر به اصل حکومت و حکومت‌داری در کنار وظایف نهادی حاکمان در قبال امت، از بدو شکل‌گیری سازه‌های حکومتی همواره محل بحث در محافل علمی و حوزه‌های دانشگاهی بوده است. اما امروزه کشورهای اسلامی با گذر از دوران سنتی و گذارهای خلافت و امارت و سایر الگوهای سنتی در گذشته پا در دوران مدرن گذاشته و با پوست اندازی نظری و ساختاری گام‌های محکمی در مسیر مدل‌های مدرن که بر آمده از دانش بالای سیاسی و نهاد سازی دموکراتیک می‌باشد، قدم برداشته‌اند و عمدتاً مبتنی بر عنصر ملیت و فارغ از مبانی مذهبی شکل گرفته‌اند.

اساس این تغییرات سبب گردید تا همواره نسبت دین و دولت در شناسایی مفهوم کشورهای اسلامی مورد مناقشه باشد و رویکردهای مختلف در این زمینه، نتایج و آثار متفاوتی را به بار آورد. دولت - کشورهای اسلامی که امروزه بیشتر با معیار «اکثریت جمعیت مسلمان و عضویت در سازمان همکاری‌های اسلامی» شناخته می‌شوند، در یک قرن اخیر عمدتاً مبتنی بر الگوی نظری و عملی «دولت مدرن» و با ساختارهای عرفی رایج در جهان شکل گرفته‌اند، اما نگاهی هوشمندانه به ژرفای تاریخ اجتماعی، سیاسی و حقوقی جوامع اسلامی نشان از آن دارد که ماهیت خاص فردی و اجتماعی اسلام و نظریه بنیادین امت که

افق حاکمیت را در اسلام به لحاظ حقوقی، سیاسی و اجتماعی روشن ساخته است، اقتضای نظریات و تجربیات منحصربه‌فردی را حتی در زمان معاصر برای تعریف دولت - ملت در کشورهای اسلامی و روش سازماندهی و عملکرد آنها در تشکیل امت اسلامی دارد. صلح و ستفالی و پایه‌ریزی برای تأسیس حکومت‌های سرزمینی، مقدمه‌ای برای نقش دادن هر چه بیشتر به مردم بود. با گذر زمان و تجربه حکومت‌های پادشاهی در کالبد سرزمینی و اعتراضاتی که از جای جای این حکومت‌ها از ظلم و استبداد شاهان شکل می‌گرفت، مبانی فکری حکومت ملت‌پایه پایه‌گذاری شد و فرایند تغییر حکومت‌ها از پادشاهی به ملت-دولت‌های نسبتاً مدرن آغاز شد. فرایندی که مکمل طرح قبلی محسوب می‌شد؛ اما این مفهوم با مبانی فکری و اعتقادی دین اسلام و پیروان آن هم‌خوانی نداشت.

به موازات گسترش چنین الگویی در اروپا و به واسطه حضور مستشاران اروپایی در منطقه غرب آسیا، بستر لازم جهت شکل‌گیری چنین الگویی در ممالک اسلامی فراهم شد. شکست امپراتوری عثمانی مبنای شکل‌گیری حکومت‌های ملت‌پایه‌ای بود که در منطقه شکل گرفت. شکل‌گیری این حکومت‌ها و تلاش برای بسط اندیشه سیاسی حاکم بر آنها، باعث شد تا جریانات فکری-سیاسی اسلامی، که نزدیک به چهارده قرن خود را تحت تعالیم اسلام می‌دانستند احساس خطر کرده و در صدد توسعه مفاهیم اسلامی حکومت در منطقه برآیند.

مفاهیمی که تفاوت‌های ماهوی با شاخص ملت‌پایه داشته و در فلسفه وجودی و شکل‌گیری آن تردید ایجاد می‌نمود و همین تردید باعث شکل‌گیری کشمکش‌های بسیاری در کالبد فضایی اسلام را فراهم نموده است. درگیری که از یکسو جریانات اسلام‌گرا با خود دارند و از سوی دیگر در مواجهه با مفاهیمی که به صورت عملی به سرزمین‌های آنها دیکته شده و حکومت‌های آنان را به خود درگیر نموده است. تبیین و بررسی چالش‌های اسلام در برخورد با اندیشه حکومت ملت‌پایه، موارد اختلافی میان این دو اندیشه را مورد بررسی قرار داده و آنها را به صورت جزء به جزء مورد اشاره قرار می‌دهد. اسلام، مبنای حکومت الهی را حکومتی می‌داند که در آن حاکمیت از خداست و خداوند به واسطه پیامبران خویش، بندگان صالح خود را به عنوان حاکم بر بندگان خود گماشته تا در زمین بر اساس کتاب خدا و شاخص عدالت حکمفرمایی کنند. اندیشه سیاسی اسلام، انسجام ملی را تحت مفهوم بزرگتری، چون وحدت اسلامی تعریف می‌کند، مرزهای جغرافیایی را که برای حکومت‌های ملت‌پایه تعریف می‌شود مردود دانسته و جامعه اسلامی را معیار جامعه‌ای می‌داند که در آن حکومت اسلامی حاکم است.

آنچه در پایان این مقاله می توان بعنوان دستاورد تحلیلی مقاله روی آن متمرکز کرد، تبیین سیر اندیشه درجستارهای جغرافیای سیاسی درباره ریشه های پیدایش و مشروعیت حکومت ها مبتنی بر اصالت ادیان بویژه دین اسلام است که باب مشروعیت را مبنای مقبولیت ذاتی حکومت ها از نگاه فقهی می داند. هر چند در این باب اختلاف نظرهای جدی میان اندیشمندان فقه سنت و شیعه هم بوضوح دیده می شود، اماصل اعتبار سنجی در نگرش های مبتنی بر جغرافیای سیاسی ، امروزه بهایی ارزشمند برای تجزیه و تحلیل کارآمدی و مشروعیت و مقبولیت حکومت ها در قلمروهای اسلامی است.

کتابنامه

1. Alam, Abdolrahman (2004), Fundamentals of Politics, Tehran, Ney. [In Persian]
2. Ashouri, Daryoush (1986), Political Lexicon, Tehran, Morvarid Publication. [In Persian]
3. Atai, Farhad (2008). National Identity and Nationalism in Central Asia. Politics, Summer 2008, No. 6. [In Persian]
4. Barzegar, Jamshid (2004), Mellat, introduction to Fundamental Terms and concepts of politics, Roshd Moalem Monthly, Year 11, No. 88, Jan. 1993. [In Persian]
5. Constitution of the Islamic Republic of Iran. [In Persian]
6. Delavari, Abolfazl (2004); Evolution in Internal Political Conflicts; from "State-Nation Era" to "Globalization era", Journal of Research in Law and Politics, 6th Vol. Ed. 12, Fall 2004. [In Persian]
7. Eftekhari, Asghar (1998), Islamic Fundamentals of Political Sovereignty, Journal of Islamic Univeristy, 2nd year, Vol. 6, Fall, 1998. [In Persian]
8. Ehsani, Seyed Mohammad Ali (2007), Religion and Government in the Common Theories, Marefat journal, 16th Year, vol. 115, July 2007. [In Persian]
9. Entekhabi, Nader (2014), Religion, government and modernity in Turkey, Tehran: Hermes Publishers. [In Persian]
10. Ezzat, Ezzatollah (2014). Philosophy and evolution of political geography. Unpublished PhD class booklet. [In Persian]
11. Fir Hay, Davoud (2006), political System of Government in Islam, Tehran, SAMT
12. Ghaeminik, MR (2012). The Influence of Colonization on the Failure of the Nation Concept Case Study 1950-1950. Book of Social Sciences Month, April and May 2012, Nos. 49 and 50. . [In Persian]
13. Ghannouchi, Rashid (2002), Public Liberties in Islamic State, Translated by: Hossein Saberi, Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
14. Ghavam, Abdolali (1371). Principles of Foreign and International Policy. Tehran: Side. [In Persian]

15. Golshan, Ebrahim (2006); Sovereignty, Government and Size of Government, Journal of Administrative Changes, 14th Year, Vol. 52, Oct. 2006. [In Persian]
16. Habibi, Samenali (2007), Borders of Prophet (Nabavi) government, Journal of Islamic Government, year 12, No. 43, Spring 2007. [In Persian]
17. Hafeznia, Mohammadreza, Ahamdipour, Zahra and Ghaderi Hajat, Mostafa (200) Politics and Space, Mashhad, Papeli Publications. [In Persian]
18. Hafeznia, Mohammadreza, Geopolitical principles and concepts, Mashhad: Papeli Publications. [In Persian]
19. Hafeznia, Mohammadreza, kavyani, Morad , 2015, Philosophy of Political Geography, Tehran: Institute for Strategic Studies [In Persian]
20. Heydari, Gholamhassan (2005), Defining Political Model of Space Management, seasonal Journal of Geopolitics, First year, Vol. 1, Fall 2005. [In Persian]
21. Heydarifar, Mohammad Raouf (2010), critical Study of the Sans border World Dialogue, Seasonal Journal of Geopolitics, 6th yea, Vol. 2, summer 2010. [In Persian]
22. Holy Quran [In Persian]
23. Hoseini faegh, Seyyed mohammad Mehdi, 2008, review of the political thought of Sayyid Qutb, the political leader ,no 16
24. Hurok Mireslave (1996), From National Movement to a Full Nation, Process of Nations Development in Europe, year 11, Journal of Political-Economic Information, Vols. 109 and 110, Oct. and Nov. 1996. . [In English]
25. Imam Khomeini (1942), kashf olasarar. [In Persian]
26. Jalili, Saeid (2005), the Inner logic of Foreign Politics, Sureh Monthly, vol. 19, September 2005. [In Persian]
27. Katebi, Hossein Gholi (1957), Government and Sovereignty from George Sol Viewpoints, 9th year, Vol. 55, Oct. & November 1957. [In Persian]
28. Khalili, Mohsen (2011), Concept of Territory in the Constitution of Islamic Republic of Iran; Geographic Border/Ideological No Borders, Rahbord Seasonal Journal, 20th Year, Vol. 58, Spring 2011. [In Persian]
29. Khedrizeh, Aliakbar (2006): Interaction and Relationship between Sovereignty and Bureaucracy body in Iranian History, Moskouyeh Seasonal Journal, 2nd Year, vol. 3, summer 2006. [In Persian]
30. Lyons, GNM, and Mastandono, Michael (1373). International intervention, government sovereignty and the future of the international community. Translated by Dr. Blessed Arefnia. Political-Economic Quarterly, August and September 1994, No. 83-84. . [In English]
31. McPherson, SB (2006). Leviathan Thomas Hobbes, translated by Hossein Bashirieh, 4th edition, Tehran: Ney Publishing. [In English]
32. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2002), Questions and Answers, First vol. Qom, Imam Khomeini Education and Research institute . [In Persian]

33. Meyghani, Ahmad (2011), Categories of Integrity in Islamic Government, Journal of Strategic Defense Studies, 5th Year, Vol. 43, Spring 2011. [In Persian]
34. Mikhani, Ahmad (2011); Components of Coherence in Islamic State, Strategic Defense Studies Quarterly, Fifth Year, No. 43, Spring 2011. [In Persian]
35. Mir Heydar, Dorreh (2007); Fundamental Concepts in Political Geography, Tehran, Geography and Armed forces Organization Publications. [In Persian]
36. Mir Heydar, Dorreh and Heydarifar, Mohammad Raouf (2006), Evolution of Concept of Territory in Globalization Era, Geo-political Journal, 2nd Year, Vol. 2, summer 2006. [In Persian]
37. Mir Heydari, Dorreh (2001), Fundamentals of Political Geography. [In Persian]
38. Mohammad Reza (1358). The Political Economy of Simple Language, Tehran: Link. . [In Persian]
39. Mojtabeh Shabastari, Mohammad (1967), Universal Government of Islam, Mental Principles of the Phenomena of “ Nationalism” A short study in the initial forms of nationalism, Journal of Lessons from School of Islam, 8th year, Vol. 8, July 1967. [In Persian]
40. Mojtabeh Zadeh, Pirouz (1998), Geography and Politics in Modern Process, A View on some Concepts in Political Geography and Geo-politics, Journal of Faculty of Law and Political Sciences (Tehran Univeristy), 18th Year, Vol. 42, Winter 1999. . [In Persian]
41. Mojtabeh Zadeh, Pirouz (2002); Political Geography and Geographic Politics, Tehran, SAMT. [In Persian]
42. Montazer Alghaem, Asghar (2000), formation of Islamic Government in the Prophet's Time, Journal of Islamic Revolution, 2nd Year, Vol. 4, summer 2000. [In Persian]
43. Montazer al-Qaem, Asghar (2000); The Formation of the Islamic State in the Age of the Prophet (peace be upon him), Islamic Revolution Quarterly, Vol. 2, No. 4, Summer 2000. [In Persian]
44. Moradi, Majid (2003). Commentary on Sayed Qutb's Discourse. Journal of Political Science, No. 21. [In Persian]
45. Nahj al-Balagha(2001); Translated by Mohammad Dashti, Qom, Al-Hadi [In Persian]
46. Nassehi, Mohammad (2002). Arab ethnography. Journal of Islamic Law, Fall and Winter 2008. Nos. 8 and 9. [In Persian]
47. Provincial, Ali Akbar (2014). A review of the recent actions and actions of the Muslim Brotherhood in the region and the world. Aftab Television: Islamic Culture and Civilization, Fourth Channel, Sima 10/12/1393. [In Persian]
48. Rajabi, Mahmoud (2010), anthropology, Qom, Culture and Islamic Studies Univeristy Publication. [In Persian]

49. Razazi Far, Officer (2000). The Sociological Pattern of National Identity in Iran (with Emphasis on the Relationship between National Identity and Its Dimensions. National Studies, Fall 2000, No. 5 . [In Persian]
50. Sabzeai, Mohammad Taghi (2007). Civil society as a social contract Comparative analysis of Hobbes, Locke and Rousseau's ideas. Public Law Research, Spring and Summer 2007, no. 22. . [In Persian]
51. Sadjadi, Ebrahim (1999), Quran Basis of Islamic Thoughts of Imam, Journal of Researches in Quran, 5th Year, Vols. 19 and 20, Fall and Winter, 1999. [In Persian]
52. Sahifeh Kamel Sajjadih (full text of Sahifeh Sajjadih) (1996), translated by Haj Seyed Alinaghi Feyzoleslam (rest in peace), Tehran, Feyzoleslam Publication. [In Persian]
53. Salar, Mohammad (2003): Security Categories in Imam Khomeini Thoughts, Journal of Islamic Revolution Thoughts, 3rd Year, Vol. 6, Summer 2003. [In Persian]
54. Sayyed Nejad, Alireza (2004). The Origin of Government from the Viewpoint of Allameh Tabatabai. Research Journal, Fall and Winter 2004, No. 6. [In Persian]
55. Shaw, Malcolm (1993); International Laws, translated by Mohammad Hossein Vaghar, Tehran, Etellaat. [In English]
56. Theory of Government in shite jurisprudence (1), journal of Ketab Naqd (Book of Critiques), third year, Vol. 8, fall 1998. [In Persian]
57. Vahidi Manesh, Hamzeh Ali (2006), A Critique of the Book of Theory of Government in Shiite jurisprudence, Journal of Islamic Government, 11th year, Vol. 42, Fall 2006. [In Persian]
58. Varie, Seyed Javad (2005). First word: the unity of the Islamic Ummah. Islamic State. Autumn 2005, No. 37. [In Persian]
59. Yousefi, Ali (2004). Political equality and its relation to the legitimacy of government. Persian Language and Literature, Spring 2004, No. 44. [In Persian]
60. Zargar, Afshin and Aryanfar, Kazemali (2010). Ethnic and National Identity; A Review of Some Essential Concepts of Ethnic Conflict Resolution and State-Nationalization. Journal, Spring 2010, No. 53. [In Persian]

Indirect Resources

1. Derakhsheh, Jalal (2004), Dimensions of People's Sovereignty in the Constitution of Islamic Republic of Iran, Imam Sadegh Research Journal, year 10, vol. 23, Fall 2004. [In Persian]
2. Firahi Davoud (2007), General Figure of Islamic Government, Monthly Journal of Information, Knowledge and Perception, 2nd Year, Vol. 5, August 2007. [In Persian]
3. Ghazi Abolfazl (1992), Constitution Law and Political Bodies, Tehran, Tehran Univeristy. [In Persian]

4. Hafeznia, Mohammadreza (2006), Principles and Concepts of Geopolitics, Mashhad, Papeli Publications. [In Persian]
5. Horr Seyed Hossein and Montazerolghaem, Asghar (2004), Hadibieh Peace from the viewpoint of Quran, Kosar Journal, Vol. 15, Winter 2005. [In Persian]
6. Karimi Vala, Mohammadreza (2007), Theory of Sovereignty in Islam's View, Marefat Journal, 16th year, Vol. 115, July 2007. [In Persian]
7. Mehdizadeh, Javad (2007), Changes of Government and State in the Globalization; transition from the government of sovereignty to civil government, journal of Urban Developmetn Researches, 6th year, Vol. 19 and 20, spring 2007. [In Persian]
8. Nakhaei, Hadi (1995), Combination of financial Benefits and Islamic Best Interests in the Politics of Islamic Republic of iran, comparative Study of the foreign Policy of National Government and Islamic Government, M.A. thesis in Political Sciences Tehran, Faculty of Economics and Politics, Shahid Beheshti University. [In Persian]
9. Poursaeid, Farzad (2004), Process of Legitimacy in the Islamic Republic of Iran, Journal of Strategic Studies, 7th year, Vol. 4, winter 2004. [In Persian]
10. Rahim Pour Azghadi, Hassan (2006), Charter of Religious Government in Nahjolbalagheh, Journal of Thought, theology School, year 12, vols. 61 and 62, December- March 2007. [In Persian]